

# جایگاه سنت در شریعت

مؤلف: محمدنذیر احمد سلامی

به اصطلاح عقلانی بطور تمام هماهنگ باشند.

برای رسیدن به این هدف، حدیث و سنت نیز بزرگترین مانع محسوب می‌شود و به صورت ترمزی بسیار قوی و بازدارنده جلو سیر آنها را گرفته بود. لذا آنها نیز مانند خوارج در مشکوک جلوه دادن احادیث و انکار حجیت سنت سعی بی فایده، فراوان کردند.

این دو گروه هر چند که با هم اختلاف داشتند، اما در هدف و استراتژی یکی بودند. هدف آنان این بود که قرآن را از تفسیر و تشریح عملی و لفظی شخصیتی که حاصل آن است و از سیستم فکری و عملی که پیامبر گرامی خدا در قیادت و رهبری خود آن را ایجاد و نافذ کرده بود، جدا نموده به عنوان یک کتاب محض که صرفاً جنبه سمبلیک داشته باشد، معرفی کرده سپس با تأویلات دل بخواه نظام نوینی را که تنها ماسک اسلامی بر چهره اش باشد بنا نهند. برای تأمین این هدف از دو حربه استفاده می‌کردند: یکی اینکه اذهان عمومی را درباره احادیث مشوش نموده، صحت نسبت آنها را به سوی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) جلوه دهند. دوم اینکه این سؤال اساسی مطرح شود که احادیث و لو اینکه از پیامبر باشند، ما در چه شرایطی ملزم به اطاعت از آنها هستیم؟ آنان بر این باورند که رسالت حضرت محمد (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) فقط ابلاغ قرآن بوده است و آن رسالت انجام گرفته است و بعد از آن حضرت محمد بن عبدالله مانند دیگران یک انسان عادی بوده است. و آنچه که او گفته و کرده است، نمی‌تواند برای ما حجت و دلیل باشد.

این دو فتنه (فتنه خوارج و معتزله) بعد از مدت کوتاهی

قبل از پرداختن به جایگاه سنت در شریعت، مناسب است بحثی به عنوان مقدمه پیرامون علل و عوامل انکار حدیث و دورنمای تاریخی آن داشته باشیم. جریان انکار حدیث یا رد سنت به عنوان منبع قانون شریعت، نخستین بار در قرن دوم هجری مطرح شد. پرچم دار این جریان خوارج و معتزله بودند. معتزله به خاطر این که می‌خواستند جامعه را به سوی انارشسیسم و بی بندباری سوق دهند و سنت رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) را که نظم و انضباط ویژه‌ای به جامعه بخشیده بود، سد و مانع نفوذ ناپذیری در برابر برنامه‌های خود می‌دانستند، دست به چنین حرکتی زدند. این فرقه ضالّه به خوبی آگاه بود و می‌دانست مادام که رهنمودهای رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) در شریعت جامعه اسلامی جریان دارد، آنان به هیچ وجه قادر به عملی نمودن دیدگاههای افراطی خود نیستند، بنابراین درباره مشکوک جلوه دادن احادیث و انکار وجوب تبعیت از سنت، سیاست یک بام دو هوا را، اتخاذ کردند. معتزله به این دلیل وارد جریان (انکار حدیث) شد که شک و تردیدی که در فلسفه یونان درباره عقاید، احکام و اصول اسلامی، در اذهان پیدا شده بود، قبل از این که به واقعیت و چندوچون آنها پی ببرد، می‌خواست به گونه‌ای آنها را حل کند. گروه معتزله این توان را نداشت که خود فلسفه عجم و یونان را نقد نموده میزان صحت و سقم آن را بسنجد. آنان هر سخنی را که از سوی فلسفه گفته می‌شد، صددرصد مقتضی عقل پنداشته و سعی می‌کردند عقاید و اصول اسلامی را چنان تعبیر و تبیین کنند که با این گونه مقتضیات

در زیاله دان تاریخ دفن شد و بعد از پایان قرن سوم اندک آثاری از آنها دیده نمی‌شد. اسباب و عواملی که موجبات از بین رفتن این فتنه‌ها را فراهم کرد، بشرح زیر بود:

۱- کارنامه بسیار مهم و فوق العاده ارزنده محدثین و کارشناسان ارشد علم حدیث، این کندوکاو و تحقیق علمی محدثین تمام اندیشمندان اسلامی را مطمئن کرد درباره این که سنت رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) از روایاتی ثابت است که به هیچ وجه مشکوک و مشتبه نیستند، و به طرق بسیار مستند و معتبر در اختیار امت قرار گرفته‌اند و برای متمایز کردن آنها از روایات مشکوک و مشتبه بهترین ابزار علمی وجود دارد.

۲- اظهارات روشن و شفاف قرآن که از لابلاهای آنها علمای آن زمان برای عامه مسلمانان ثابت کردند که جایگاه حضرت محمد (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) در نظام دین، غیر آن است که منکرین سنت و حدیث برای او قایل هستند، رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) فقط برای ابلاغ قرآن به عنوان یک نامه رسان مبعوث نشده بود، بلکه خداوند او را به عنوان معلم، راهنما، مفسر قرآن، بنیانگذار قانون و قاضی و حاکم فرستاده بود و بر اساس قرآن اطاعت و پیروی از او بر ما لازم و ضروری است، هر کس جدا از سنت رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) مدعی اطاعت و پیروی از قرآن شود، او در واقع نه قرآن را درک کرده است و نه دارد از قرآن پیروی می‌کند.

۳- تأویلات و دیدگاههای خود منکرین سنت که قرآن را بازیچه قرار داده برای عامه مسلمانان ثابت کردند که هرگاه پیوند قرآن و سنت رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) بریده شود، هویت و کیان دین بشدت لطمه خورده و چهره آن به بدترین صورت مسخ خواهد شد، قرآن مورد تمسخر قرار خواهد گرفت و به گونه‌های خنده آور تحریف معنوی بروز خواهد کرد.

۴- ندای اجتماعی وجدان امت اسلام که به هیچ وجه آماده نبوده بپذیرد که مسلمان حتی برای یک لحظه می‌تواند از اطاعت و پیروی رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) خود را آزاد تصور کند. تعداد بسیار محدودی انسان آواره و

سرگردان در هر قوم و در هر زمان می‌تواند وجود داشته باشد که در هر سخن و حرکت نابهنجار، هنجار را می‌بینند، ولی آواره و سرگردان شدن تمام یا اغلب افراد امت کار بسیار مشکل و غیر قابل قبولی است. ساختار ذهنی توده مسلمانان، این سخن غیر عقلانی را به هیچ وجه نمی‌پذیرد که انسان از یک سو رسالت رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) را بپذیرد و از سوی دیگر خود را ملزم به اطاعت و پیروی از او نداند. یک مسلمان بسیار ساده لوح که کج اندیش نباشد، می‌تواند به لحاظ عملی مرتکب معصیت شود، اما هرگز نمی‌تواند معتقد باشد پیامبری که به وی ایمان آورده است، ملزم به اطاعت از وی نیست. این بزرگترین عامل یا عنصری بود که ریشه منکرین سنت را از بیخ و بن بر کند. علاوه بر این بافت دینی و کیان مذهبی امت اسلامی هرگز آماده پذیرفتن چنین امری نبود که تمام برنامه زندگی را با تمام قواعد و ضوابط که در دوران رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) شروع شده و با راهنمایی خلفاء راشدین، صحابه کرام، تابعین، ائمه مجتهدین و بدون وقفه و بدون جنجال مراحل تکامل را پشت سر گذاشته بود، مسترد کند و با رها کردن آن، برنامه‌ای را توسط کسانی تدوین و تنظیم کند که تحت تأثیر هرگونه سیستم قرار گرفته در صدد هستند که با ماسک نوینی چهره اسلام را به مردم دنیا معرفی کنند.

بدین ترتیب فتنه انکار سنت تا چندین قرن در زیاله دان تاریخ دفن گردید، در قرن سیزدهم هجری و نوزدهم میلادی برای بار اول قد علم کرد و این بار تخم آن در عراق سبز شد و بعد از آن در شبه قاره هند سر در آورد. افراد زیادی از تحصیل کردگان و منحرفین به حمایت از آن برخاستند، به آن پر و بال دادند برای پخش و نشر آن روزنامه‌ها، مجله، جراید و کتاب نوشتند. آخرین سر سلسله این فرقه ضاله که قیادت آن را در کشور پاکستان بر عهده داشت چودری غلام احمد پرویز بود. او این نهضت را به آخرین مرحله گمراهی رسانیده بود.

همان علل و اسبابی که در قرن دوم باعث بروز آن بود، این بار همان علل و اسباب زمینه را برای بروز و ظهور آن

فراهم کرد. یعنی احساس حقارت و شکست در برابر، فلسفه، فرهنگ، تهذیب و تمدن وارداتی و سعی و تلاش برای هماهنگ کردن اسلام بدون اندک نقد و ارزیابی با تمام خواسته‌های تمدن و فرهنگ غرب و عقلانی جلوه دادن هر حرکت و هر سخنی که از جانب اربابان غربی به کشورهای اسلام و مسلمانان تحمیل می‌شد. اما شرایط قرن دوم با اوضاع و شرایط قرن نوزدهم بسیار متفاوت بود. در قرن دوم مسلمانان فاتح بودند، سلطه نظامی و سیاسی از آن مسلمانان بود، نظامهای حیات و سیستمهای فکری که مسلمانان در قرن دوم با آن مواجه بودند، متعلق به اقوام مغلوب و مفتوح بود. روی همین اصل تأثیر آن نظامهای فکری و فلسفی بر مسلمانان بسیار کم رنگ بود و با سرعت و آسانی جواب رد به آنها داده می‌شد.

اما در قرن نوزدهم مسلمانان در شرایطی مورد تهاجم این فتنه (انکار سنت) قرار گرفتند که از هر حیث و در هر میدان با شکست مواجه بودند، توان نظامی و قدرت سیاسی آنان از هم پاشیده شده بود. اغلب سرزمینهای آنان در تصرف دشمنان بود. از لحاظ معیشتی و اقتصادی مسلمانان مستأصل شده بودند، سیستم آموزش به هم خورده بود. نیرویهای فاتح، سیستم آموزشی، فرهنگی، زبان، قوانین اجتماعی و سیاسی خود را با تمام توان بر مسلمانان حاکم کرده بودند. در این اوضاع و شرایط مسلمانان، در برابر تهذیب، فرهنگ، تمدن و اصول سیاست و حکمرانی اقوامی که به عنوان فاتح به آنها نگریسته می‌شد، اعتماد ذهنی و احساس فعلی خود را از دست داده از لحاظ فکری و ذهنی به مراتب بیشتر از آن احساس بردگی می‌کردند که در قرن دوم معتزله احساس می‌کرد. مسلمانان مرعوب فرهنگ و تمدن غرب چنین می‌پنداشتند و بر این باور بودند که هر گاه دیدگاه، نگرش، اصول تمدن و قوانین زندگی که از جانب غرب ارایه می‌گردد، صددرصد عقلانی و ضامن رشد و پیشرفت هستند و هر گونه نقد و ارزیابی که از دیدگاه اسلام نسبت به آنها صورت گیرد، مترادف با ارتجاع، تاریک اندیشی و بنیادگرایی است. گام به گام حرکت کردن با مقتضیات

زمان، منحصر در این است که اسلام و موازین اسلامی به هر قیمت که باشد با مظاهر فرهنگ و تمدن غرب تطبیق داده شود.

برای رسیدن به این هدف وقتی آنان می‌خواستند اسلام را کالبد شکافی کنند، با همان شکل و موانع مواجه شدند که معتزله در قرن دوم مواجه شده بود. آنان مطمئناً می‌دانستند، تنها عامل و ابزاری که نظام حیات اسلامی را به صورت مفصل و عملی زنده نگاه داشته و بدان روح بخشیده است، سنت رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) است. سنت است، که مقصد و منشأ هدایات قرآن را مشخص نموده، اندیشه‌های تمدنی و فرهنگی مسلمانان را شکل داده است. سنت است، که در تمام ابعاد زندگی، سازمانها و مؤسسات عملی اسلام را بر پایه‌های مستحکم استوار نموده است، لذا آنان به خوبی می‌دانستند که هیچگونه کالبد شکافی و قطعه قطعه کردن بدنه اسلام ممکن نیست مگر اینکه آن را از سنت رسول مکرم اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) جدا نمود. اگر چنین شود فقط الفاظ قرآن، بدون اینکه الگوی عملی یا تفسیر و تعبیر مستندی برای آنها باشد، باقی خواهند ماند و آنگاه هر گونه تأویل دل بخواهی و تحریف معنوی به راحتی انجام خواهد گرفت. و بدین ترتیب اسلام به صورت چونه مومی که به هر شکل و صورت می‌توان آن را در آورد و یا با هر فلسفه زندگی می‌توان آن را تطبیق داد، باقی خواهد ماند.

برای رسیدن به این هدف معتزلیان قرن نوزدهم همان شیوه عمل را با بکار بردن همان دو ابزار که در قرن دوم مورد استفاده بود، اختیار کردند. از یک طرف، صحت روایاتی را که سنت بر اساس آن استوار است مشکوک جلوه دادند و از طرفی دیگر مسأله حجیت و سند بودن سنت را علم کردند. بدین معنی که سنت برای مردم امروز که رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) در میان آنان وجود ندارد، حجت نیست. در مرحله نیز تفاوت اوضاع و شرایط موجب شد که آنان تکنیک عمل خود را تغییر داده راه کار متفاوتی را برای خود برگزینند. در قرن دوم کسانی پرچمدار این نهضت بودند که عالم بودند، به زبان و لغت

آنان خیلی زیاد باشد، فقط گاه گاهی با استفاده از ترجمه غیر عربی بتوانند آن را تلاوت کنند و در خصوص فقه و حدیث فقط به شنیده‌ها (و آن هم از مستشرقین و خاورشناسان) اکتفا کنند و سنن و شیوه‌های اسلامی را با نگاهی سطحی و به عنوان مجموعه‌ای از استخوانهای پوسیده که زمانه با له کردن آنها در زیر چرخ‌های خود، بسیار جلورفته است، می‌نگرند. بعد با این بضاعت اندک و فقر علمی چنین می‌پندارند که توان و شایستگی آن را دارند که درباره اسلام و دین و مذهب حرف آخر را بگویند.

با توجه به چنین وضعیتی، منکرین سنت و معتزلیان قرن حاضر به مراتب در درجه پایین‌تری از منکرین سنت و معتزلیان قرن دوم قرار دارند، منکرین سنت امروزی با علم اندک دست به جسارت و بی‌علمی بزرگی زده‌اند...

(ادامه دارد)

عربی تسلط کامل داشتند، در علوم قرآنی و حدیث از درک و فهم لازم بهره‌مند بودند و طرف حساب آنان توده‌های مسلمانی بودند که زبان علمی‌شان عربی بود و اغلب آنان به لحاظ علمی در سطوح بالایی قرار داشتند و از میان آنان کارشناسان معارف اسلامی و آگاهان حدیث و قرآن بسیار زیاد بودند. در برابر چنین کسانی آگاه و عالم، مطرح کردن هرگونه سخن ناهنجار، غیر موثق و غیر علمی، مایه بی‌احترامی و موجب کم علمی و سطحی‌نگری پنداشته می‌شد، روی همین اصل معتزلیان قرن دوم و منکرین سنت آن دوران، حساب شده حرکت می‌کردند و به زعم خودشان با دقت سخن می‌گفتند. اما آنانی که امروزه صحبت از علوم حجیت سنت می‌کنند و خود را منکر حدیث جلوه می‌دهند از لحاظ علمی در سطح بسیار پایین قرار دارند و مخاطبین آنان کسانی هستند که ماهرین قرآن و حدیث و کارشناسان علوم و معارف اسلامی را «تحصیل کرده» نمی‌دانند. بلکه «تحصیل کرده» از دیدگاه آنان کسانی هستند که همه چیز را بدانند ولی درباره قرآن، اگر لطف

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی